تاریخ ایران

شاهنامه‌خوانی یعنی احیای فرهنگ ما

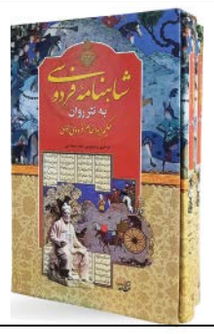

از فریدون جنیدی بیاموزیم که: اینجا رسیده‌ام که جوان ایرانی اگر شاهنامه را بخواند، همه آداب فرهنگ، درخشش، زندگی نیک، راستی‌ها، پاکی‌ها و همه آن عزت‌ها و شرف‌های ایران باستان و نیاکان ارجمند ما بر می‌گردد به جامعه ما و می‌توانیم امید داشته باشیم که جوانان ایرانی، آینده خوبی داشته باشند. وی معتقد است تاریخ ایران بسیار طولانی‌تر از ۲۵۰۰ سال است و غربی‌ها ۲۵۰۰ سال را به دلیل حسادت به ما القا کرده‌اند تا احساس تقدم زیادی نکنیم. تاریخ ایران از آفرینش آغاز می‌شود و دانش پیشرفته امروز آن را تایید می‌کند. نهایت تاریخ اروپاییان ۱۸۰۰ سال بیشتر نیست و هرچه از یونانیان نیز به یادگار دارند، افکاری توأم با خواب و خیال و افسانه است و سرشار از خدایان دروغین و اعتقاداتی است که با نام اسطوره توجیه می‌کنند. به همین دلیل اروپاییان از رخوت ایرانی‌ها که بعد از حمله مغول ادامه داشت استفاده کردند و با دروغ و تزویر سعی در ساختن تاریخی برای ایران کردند که تا حد تاریخ خودشان باشد. برای همین حکومت مادها را سرچشمه تاریخ ایران دانستند که حدود ۲۷۵۰ سال قدمت دارد و تمام اکتشافات باستانشناسی قبل از حکومت مادها را مربوط به اقوام دیگر دانستند. این دروغ تاریخی که با دامن زدن صهیونیسم بین‌المللی رشد کرده‌است با هدف قطع حافظه تاریخی ایرانیان صورت گرفته‌است. بنابراین غربی‌ها این حقیقت و فرهنگ ایران را کتمان می‌کنند و از دیدگاه خود به تاریخ ما نگریسته‌اند که مهم‌ترین این دیدگاه‌ها، دیدگاه اسطوره‌ای است و به تاریخ ما جلوه‌ای اسطوره‌ای داده‌اند.

گپ

دکتر فریدون جنیدی در گفت‌وگو با «جام جم» تاکید کرد

شاهنامه، داروی درد «فرهنگ گریزی»

مجید آزاد - جام جم

علی‌اکبر مظاهری
روزنامه نگار

فریدون جنیدی فرزند شادروان «بکتاش ایرانی» سپیده‌دم ۲۰ فروردین‌ماه ۱۳۱۸ خورشیدی خیامی در کوهستان ریوند نیشابور دیده به دیدار مام میهن گشود. در کلاس «درس تاریخ فرهنگ» دکتر عیسی صدیق، هنگامی درباره اوستاخوانی و پهلوی‌خوانی اروپاییان سخن می‌گفت و با ستایش بیش از اندازه از آنان، سخن را به خواندن سنگ‌نوشته‌های بیستون به کوشش راولینسون کشانید و گفت: «یک اروپایی برای خواندن سنگ‌نوشته ایرانی ۳۰ سال زمان نهاد و شما که ایرانی هستید آیا حاضرید برای کشور خودتان سه سال از عمر خودتان را بگذارید؟» این سخن بر جان استاد نشست و کارنامه‌اش گواه راستین کوشش و خویشکاری (مسئولیت) او به‌ویژه درباره فرهنگ و زبان‌های باستانی، زبان فارسی و میراث بزرگ نیاکان‌مان: شاهنامه. در بنیاد نیشابور با ایشان دیدار کردم و گفت‌وگومان سرانجام در تماس‌های بعدی به این فرجام نیک رسید.

تمدن بزرگ قلمرو ایران فرهنگی، هماره پویا بوده؛ هرگز نبریده و هنوز هم پیوندی‌اش را با گذشته‌های دیرینه‌اش نبریده، چه شد که چنین در سده اخیر از هم پاشید و به تکه تکه شدن تن داد و فاصله‌گذاری سیاسی را پذیرفت؟

به یاری یزدان! خیلی ساده به زبان عامیانه بگویم استعمار بی‌چشم و رو با این مرکزیت عظیم فرهنگی جهان که ایران‌باستان است در حال مبارزه است. در حقیقت تمامی کوشش استعمار همین است که این یگانگی فرهنگی و زبانی را از بین ببرند و گستره بزرگ ایران‌باستان را تکه‌تکه کنند و اینها (این اقوام رنگین‌کمانی) را به جان هم بیندازند تا خودشان این وسط استفاده‌شان را ببرند. البته آنها غافلند از این که همین استفاده بردن‌ها در حقیقت ضرر خواهد بود اما آنها متوجه این مهم نیستند.

نشانی از تپش سبز ریشه‌های همگرایی قلمرو ایران فرهنگی؟

مثلا من چندسال پیش برای یک سخنرانی عازم استرالیا شدم همراه با دوست دلبند نازنینم جهانشاه درخشانی که پیگیر کارهای فرهنگی است. هواپیما در برمه برای ۲۴ساعت ایستاد. وقتی جهانشاه روادیدش را به بانویی داد که پشت دستگاه نشسته بود و خواند با شگفتی گفت: آه «کینگ آف دورلد» یعنی معنای جهانشاه را می‌دانست. کجا؟ برمه! این گستره بزرگ، همه زیر سایه زبان فارسی بود؛ مالایا و...

استاد! شبه‌قاره به‌قدری با روحیه ایران فرهنگی، یگانه و عجین شده بود که این دگرگونی زبانی و هویتی‌اش این بریدن از میراث تپنده‌اش از عجایب روزگار و عبرت‌های سهمگین است؛ کشوری خودکفا و مستقل که چشم روشن آسیا بود ذلیل و بحران‌زده و چندپاره شد؟

شما می‌دانید چه کسی این گستره فرهنگی را از بین برد، شخصی که خودش را مظلوم‌تر از هرکسی جلوه می‌داد و ظالم‌تر از هر کسی در جهان بوده گاندی بود که هندوستان و آن همه کشورها را از «ایران فرهنگی» جدا کرد. برای هر کدام‌شان فرهنگی دیگر و حکومت تازه‌ای درست کرد. به‌طور کلی اینها همه را با آن همه همگرایی و یکدلی و همزبانی از همدیگر جدا و پریشان شدند.

ما در زمان قاجاریه هرچه کتاب فرهنگی معتبر داشتیم همه و همه در هندوستان چاپ می‌شد!

چون خود ما چاپخانه کم داشتیم و هندوستان مرکز فرهنگ ایران و نشر آن به شمار می‌آمد.

این گاندی آمد با آن جلوه‌گریی که به خودش داد هندوستان را از ایران جدا ساخت و زبان فارسی را در آنجا برانداخت.

نمونه‌ای یاد دارید درباره از خود بیگانگی کنونی هندی‌ها؟

حدود ۲۵ سال پیش چهار موبد از هندوستان به ایران آمده بودند. جلسات مختلفی برگزار می‌شد که در چندتا از آنها من نیز شرکت داشتم. در یکی از این جلسه‌ها که در یکی از روستاهای یزد برگزار شده بود از این چهار موبد فقط یک نفرشان به فارسی سخن می‌گفت. سه نفر دیگر به انگیسی سخن می‌گفتند. موبد زردشتی ایرانی‌الاصل به انگلیسی صحبت می‌کرد. در آن جلسه گفتم درست نیست که شما نام‌تان فارسی باشد ولی زبان فارسی بلد نباشید. باید اقدامی کنید، کاری انجام دهید که بچه‌هاتان زبان فارسی بیاموزند و این زبان را فراموش نکنند. یکی از این موبدان گفت براساس قانونی در هند که البته پیشنهاد گاندی بوده! هر هندی موظف است که زبان هندی و زبان محلی ناحیه خودش و زبان انگلیسی را بیاموزد بنابراین دیگر بچه‌هامان توان ندارند چهارمین زبان یعنی فارسی را هم بیاموزند.

پس چنین شد که زبان فارسی از میان فارسیان هند رخت بربست؟

ببینید این چه دستوری از چه کسانی و چه فرمانبرداری از سوی چه کسی بوده و چقدر نسبت به فرهنگ نیاکان خودش خائن بوده! به‌طوری که هندی‌ها را به‌طور کلی از زبان فارسی و جهان فارسی و هویت‌شان دور کرد. این زبان فارسی دروازه بزرگ فرهنگ هر کشوری در گستره ایران فرهنگی است به‌ویژه که این زبان در نیمی از جهان روان بود.

اگر گاندی این کار را نمی‌کرد؟

و البته اگر انگلیس این برنامه‌های افتراق و پراکندگی کشورهای حوزه فرهنگ فارسی را به اجرا درنمی‌آورد، الان ما پرپهنه‌ترین حوزه زبانی و کشورهای زیادی را با زبان فارسی و فرهنگ ایرانی فراروی‌مان داشتیم که می‌توانستند در سایه این زبان و هویت مشترک بازهم کوشش‌های بیشتری بکنند برای نزدیکی فرهنگی به همدیگر، منتها دیگر ممکن نیست با این برنامه‌ای که استعمار انگلیس و استعمارزاده‌اش گاندی پیاده کرد.

استعمار در همین راستا با تغییر الفبا انگار تاجیکستان، تنها کشور با یک زبان واحد یعنی فارسی را از میراث بزرگ فارسی‌شان براستی بیگانه کردند؟

با این توجیه رئیس‌جمهورشان که این خط عربی است و ما فارسی‌زبانیم و نباید عرب باشیم، باز به همان الفبای روس برگشتند! البته فرهنگ تاجیکستان آن‌قدر غنی و قوی هست که خودش را لااقل به این زودی‌ها دور نخواهدکرد و مثل افغانستان دارد همچنان با فرهنگ ایرانی زندگی می‌کند ولی آنجا دیگر خط فارسی در میان نیست و برای آنها خط روسی نزدیک‌تر است انگار... همه کتاب‌ها حتی تابلو مغازه‌ها به خط روسی نوشته می‌شود. الان در دیگر کشورها از خط فارسی جلوگیری می‌کنند و کردند، جز ایران و افغانستان در جای دیگری خط (=دبیره) فارسی روایی ندارد.

ابزارهای بزرگ حفظ فرهنگ کشور کنونی‌مان و ابزارهای بزرگ فرهنگی کشور بزرگ ما یعنی ایران‌باستان که باید برای کاربری‌اش کوشش کنیم؟

من فکر می‌کنم که یک وسیله بزرگ نگاهبانی فرهنگ یگانه باستانی ما همانا شاهنامه فردوسی است. شاهنامه می‌تواند شکل‌دهنده حرکت جدید تمدنی ایران فرهنگی باشد شاهنامه می‌تواند این کار را بکند. ما باید شاهنامه را بخوانیم.

شاهنامه، بزرگ‌ترین داروی درد «فرهنگ گریزی» ما ایرانیان و کشور بزرگ ماست. اینها را متاسفم که به بازی گرفتند.

شما که ۳۰سال کار کردید و به ویراست و پیراست شاهنامه فردوسی پرداختید و آن را از واردات ناروا، دست‌اندازی‌ها و دخالت‌های سلیقه‌ای بی‌جا و... پاک ساختید. نمونه‌ای چند از کوشش‌تان می‌فرمایید؟

در دیباچه شاهنامه آمده: زنام و نشان و گمان برترست... همچنین می‌خوانیم: خداوند نام و خداوند جای؟!

کدام انسان بی‌دانش، بی‌فرهنگ و بی‌خرد این دوتا مفهوم (متضاد) را درست در روبه‌روی هم می‌نهد و می‌گوید از فردوسی است! (از نام و نشان برتر است خداوند نام؟) شبه‌استادان دانشگاه ما این [ادعا] را دارند و تازه مخالفت هم می‌کنند در حالی که در متن شاهنامه، زیرنویس دادم که به این دلیل از فردوسی نیست. ۳۰سال برای این موضوع کار کردم که شاهنامه فردوسی را که برگرفته از گفتار نیاکان ماست نگاهبانی کنیم. این وظیفه‌ای بوده که من به‌عهده خودم گذاشتم و به یاری یزدان همچنان دارم کار می‌کنم.

اشاره‌ای به تکوین شاهنامه بفرمایید تا خوانندگان‌مان اندکی با کوشش‌ها و زحمت‌های نیاکان ما و بزرگان کشورمان برای حفظ میراث بزرگ تمدنی و فرهنگی‌مان آشناتر شوند؟

مثلا پایان شاهنامه در فراز «سرآمد کنون نامه یزدگرد / به ماه سپندارمذ، روز اَرد / که پیوستم این نامه نامدار...» یعنی این شاهنامه پرآوازه را سرودم تا: هرآن کس که دارد هُش و رای و دین / پس از مرگ بر من کند آفرین. افزایندگان چنین آورده‌اند: نمیرم از این پس که من زنده‌ام / که تخم سخن را پراکنده‌ام. ببینید! این چگونه قابل جمع است که بگوید: پس از مرگ بر من آفرین کنید و سپس بگوید از این پس «نمیرم کنون من...»، سخن بگوید! اینها را چه کسی وارد شاهنامه کرده و چه کسانی از چنین برساخته‌ها و افزوده‌هایی حمایت می‌کنند؟ در حقیقت همان استعمارزده‌هایی که نمی‌دانند دارند چه کاری می‌کنند چه بی‌همتی و خیانتی در حق فرهنگ کشورمان روا می‌دارند.

و در پایان؟

گمان دارم که به پرسش‌های شما به‌طور خلاصه پاسخ دادم درباره توجه به زبان فارسی به‌ویژه در دیگر کشورهای فرامرزی، توجه به برترین و بزرگ‌ترین و گسترده‌ترین تاریخ جهان: شاهنامه فردوسی و...

کاری که در این دوسه قرن برای زدودن زبان فارسی شده نباید ما را به چنین فکری وابدارد که می‌شود در برابر چنین جریانی، برنامه احیا و بازتوانی زبان فارسی در آینده نزدیک چندساله به‌سامان می‌رسد و رفع مشکل می‌شود باید با برنامه‌های درازمدت و گذشت و حوصله چنین کاری با امید یزدان به انجام برسد.

درنگ

شاهنامه برای رویکرد به ریشه‌هامان برای ایجاد همدلی و همگرایی در همه ملت‌های ایران فرهنگی، تنها یکی از پرشمار داشته‌های مهم ماست چرا که به فرمایش شما سرتاسرش تاریخ است بخشی هم که عنوان اسطوره به آن میدهند (بخش پهلوانی) تاریخ است یعنی خودشناسی ما و پژوهش روزگار گذشته‌مان را ممکن می‌سازد.

من توصیه می‌کنم به خواندن شاهنامه. نخستینِ فطرت، پسین شمار/ تویی، خویشتن را به بازی مدار. ای انسان که خدا این خرد شگفت را به تو داده و این همه آفرینش را زمینه ساخته تا تو بیایی... پس خودت را به بازی مگیر! این کتاب، اصلا اسطوره نیست. شما این را بدانید که: هرچه در شاهنامه آمده مفاهیم و باورهای والاست که در بالاترین سطح گفته شده برای جهان بشری که نیاکان ما گفته‌اند؛ و درود بر نیاکان ما! که چنین متنی را پدیدآورده اند. می‌دانید که شاهنامه قبل از فردوسی وجود داشته بعد به دست فردوسی رسیده، وقتی که ابومنصور محمد ابن عبدالرزاق توسی دستور گردآوری شاهنامه را داد، شاهنامه ای که به خط پهلوی بود، چهار دانشور (یک موبد از توس، یک موبد از هرات شهر بزرگ خراسان، یک موبد از نیشابور و یک موبد از تیسفون) گردهم آمدند و درهیجده سال به گردآوری شاهنامه پرداختند. فردوسی در آغاز شاهنامه می‌فرماید: یکی نامه بود از گه باستان/ فراوان بدو اندرون داستان/ پراکنده در دست هر موبدی... شاهنامه پس از جنگهای ایران و عرب پراکنده شده بود. یکی پهلوان بود دهقان‌نژاد/ دلیر و بزرگ و خردمند و راد / پژوهنده روزگار نخست / گذشته سخن‌ها همه بازجست. اینها شاهنامه را گردآورده جمع‌کردند تا این که به دست فردوسی رسید.

سپس به دست مردم و نقالان که هنگام بازگویی داستان‌های شاهنامه به مناسبت! بارها در گردش روزگار به آن افزودند و از آن کاستند؟

ملک الشعرا از بزرگترین شاعران سده گذشته ایران به ویرایش شاهنامه پرداخت ولی این نادرستی‌ها در شاهنامه بهار هم هست. بهار مثلا متوجه نشد آن افزونه پایان شاهنامه را که اشاره شد (نمیرم...). در هرصورت من کار ویراست شاهنامه را انجام دادم [در سی سال پژوهه و بررسی] و چندچاپ از شاهنامه به پایان رسیده و تصمیم دارم در سالهای پسین، فقط شاهنامه‌ای با گفتار خود فردوسی منتشرشود و ابیات الحاقی را نیاورم که در زیرنویس برگه‌ها آمده، تا بدین گونه شاهنامه، خالص و ویژه به دست فرزندان ایران برسد. این گونه، هم کمتر است هم بهتر، هم موضوعات پیوسته‌تر است و خواندنش آسانتر است و خواننده را تشویق میکند که شاهنامه را بیشتر و بهتر بخواند.

نگاه

فرّ فرهنگ

استاد فریدون جنیدی در خراسان چشم به جهان گشود. نوجوانی و آغاز جوانی‌شان از روانشاد «حسن سجادی» فرهنگ و ادبیات آموخت که به این ترتیب، نسب شاگردی‌شان به ادیب نیشابوری می‌رسد. پس از دبیرستان، به آموزگاری پرداخت و سال‌ها (۱۳۵۱-۱۳۳۷) در خراسان و تهران آموزگار فرهنگ به فرزندان ایران بود. از شاگردان این سال‌هاشان، استاد محمود فرهمند، سازنده و نوازنده پیشکسوت تار است. ۱۳۵۴ زبان پهلوی را به‌گونه‌ای خودآموز از «ارداویراف‌نامه» ترجمه روانشاد عفیفی آموخت و یک‌سال پس از آن کتاب «نامه پهلوانی» را نوشت.

شب چله ۱۳۵۸ پس از نگریستن به وضعیت ایران و اندیشه جوانان ایرانی دریافت تنها راه پیشرفت و بالندگی را روی آوردن به فرهنگ است. همان شب برنامه بنیاد نیشابور را نوشت و از ۱۳۵۸ تاکنون در بنیاد نیشابور مشغول پژوهش در فرهنگ ایران و آموزش افتخاری زبان‌های باستانی ایران و شاهنامه‌خوانی برای فرزندان ایران است. گاه نیز به دعوت مراکز فرهنگی و دانشگاه‌ها برای تدریس و سخنرانی، انجمن‌هایی برپا می‌کند یا با دعوت کشورهای فرامرزی (افغانستان، تاجیکستان، استرالیا، آلمان و...) اندیشه‌های دانشی خود را بیان می‌کند.

استاد فریدون جنیدی می‌گوید در راستای این پیمان با خود و خداوند (وقف کردن تن و جان و روان خویش در راه فرهنگ ایران و فرزندانش) بسیاری از فرزندان ایران تا بالاترین مقطع دانشگاهی از ایشان دانش آموخته‌اند. کتاب‌های استاد نیز عبارت است از: «زندگی و مهاجرت نژاد آریا براساس روایات ایرانی (۱۳۵۸)»، «زروان، سنجش زمان در ایران باستان» (۱۳۵۸)، «نامه پهلوانی، خودآموز خط و زبان پهلوی (۱۳۶۰)»، «کارنامه ابن‌سینا» (۱۳۶۰) «زمینه شناخت موسیقی ایرانی» (۱۳۶۱)، «نقش جانوران در سخن سعدی» (۱۳۶۹)، «دوره یازده جلدی داستان‌های رستم پهلوان» (۱۳۷۶)، «حقوق‌بشر در جهان امروز و حقوق جهان در ایران باستان» (۱۳۷۸)، «فرهنگ هزوارش‌های دبیره پهلوی» (۱۳۸۵)، «ویرایش شاهنامه در پنج دفتر به همراه یک دفتر پیشگفتاری بر ویرایش شاهنامه فردوسی» (۱۳۸۸)، «داستان ایران بر بنیاد گفتارهای ایرانی، دفتر نخست» (۱۳۹۲)، «ترجمه و گزارش یادگار بزرگمهر» (۱۳۹۹) و ....

مکث

به عشق ایران فرهنگی

فریدون جنیدی، استاد زبان‌های باستانی ایران (پهلوی و اوستائی) و فرهنگ ایران و شاهنامه فردوسی است. به عشق ایران می‌نویسد و به عشق ایران فرهنگی زندگی می‌کند. شادی‌اش به شادی ایرانیان گره خورده و غمش غم تلخ شکست‌ها و دردها و بیدادهایی است که بر ایرانیان روان شده است. چیزی که در همه نوشته‌های او می‌بینیم شهود و ذوق همراه با دانش است؛ شهود و ذوقی که بوسعید با آن دید و دانشی که پورسینا با آن دانست؛ او به همان راهی می‌رود که در پیشگفتارش بر کتاب «عرفان ایرانی و جهان‌بینی سیستمی» نوشته دکتر مهدی فرشاد به آن پرداخته است (بینش با دانش، علم با شهود).

جز این صفت مهم در نگرش فریدون جنیدی، از برجسته‌ترین ویژگی‌های ایشان در بررسی تاریخ و فرهنگ ایران یاد می‌شود:

۱) تقسیم نکردن تاریخ ایران به پیش و پس از اسلام

۲) مطالعه و تحقیق در فرهنگ ایران بر بنیاد منابع ایرانی

۳) بهره‌گیری از سنجه‌ها و معیارهای گوناگون در ایران‌شناسی از جمله گزارش و ویرایش شاهنامه و...

نتیجه و برِداشتِ این ویژگی‌ها به ترتیب چنین است:

الف) نبود هرگونه نگاه متعصبانه به نفع یا به ضرر فرهنگ ایران باستان، زیرا کسی که ایران را چون پیکره‌ای یگانه دوست دارد و بدان می‌نگرد و در فرهنگش جست‌وجو می‌کند، همه بخش‌هایش را عزیز و سپند می‌داند.

ب) آشکار شدن اعتبار منابع ایرانی برای پژوهشگرانی که در رشته‌های ایران‌شناسی، باستان‌شناسی، تاریخ ایران باستان و فرهنگ و زبان‌های باستانی جز به پژوهش‌های غربی (آمریکا و اروپا) سخن دیگری را معتبر نمی‌دانند.

ج) اهمیت مطالعه تطبیقی و بین‌رشته‌ای آشکار می‌شود که بر بنیاد این نوع نگاه، شاهنامه به عنوان یک متن ادبی محض معرفی و مطالعه نمی‌شود، بلکه اثری است با ارزش‌های تاریخی، باستان‌شناختی، و بسیار مهم در تاریخ علم و مطالعات فرهنگی.

ویژگی‌ها و نتایج آنها که در بالا به آن اشاره شد، در کتب، مقالات، سخنرانی‌ها و گفتارهای ایشان در برگزاری انجمن‌ها و نیز در زندگی شخصی‌شان بارز است.

نکته‌ای که پس از مشاهده انجمن‌های آموزشی ایشان از آن آگاه می‌شویم این است که دانشجو درگیر آموزش آکادمیک صرف نیست - البته این نوع آموزش لازم است، نه کافی...

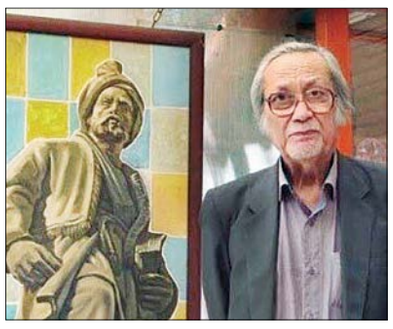

مهر به میهن سبب می‌شود شاگردان بدانند با آموختن معارف موجود در ادبیات باستانی ایران و شاهنامه فردوسی (دو نمود اصلی از فرهنگ ایران بزرگ و کهن)، باید با اعتماد به نفس متکی بر خرد و دانش، به ایران امروز در تمامی عرصه‌ها (دانش‌های پزشکی و ریاضیات و انواع مهندسی و مطالعات مربوط به علوم انسانی چون جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و زبان‌شناسی و جغرافیا و تاریخ و ...) خدمت کنند. هدف اصلی از این نوع نگاه بازداشتن جوانان ایرانی از مهاجرت به کشورهای دیگر است تا با ماندن اندیشمندان جوان در این میهن کهن، دوباره آن را به روزگار شکوه گذشته برگردانند. توجه به فرهنگ عامه ایرانیان و مهم دانستن دیگر زبان‌های ایرانی جز فارسی نیز سبب می‌شود که جوانان ایرانی از اختلافات قومیتی به وجود آمده پرهیز کنند که نتیجه برخی بی‌تدبیری‌ها در داخل و نقشه‌های شوم استعمار خارجی از یکی دو قرن اخیر است. این وحدت در عین کثرت باعث می‌شود ضمن حفظ ارزش زبان فارسی به عنوان زبان ملی و میانجی امروز همه ایرانیان، دیگر زبان‌های عزیز ایران و فرهنگ چهارسوی این مرز و بوم برای همه ایرانیان ارزشمند شود و دیگر رقابت منفی میان اقوام مختلف ایرانی به وجود نیاید...

در ویرایش شاهنامه، ایشان تمامی توجه خویشتن را به شیوه خشک و ماشینی مقابله نسخ متمرکز نکرده‌اند و علاوه بر این کار که البته ضروری است، به یاری مطالعه تاریخ ایران هنگام سامانیان و غزنویان، تخصص در زبان‌های اوستایی و پهلوی، تسلط بر راز و رمزهای شعر فارسی، توجه به فرهنگ ایران باستان، آگاهی از دنیای شگفت اسب و پرورش آن، موشکافی از آیین‌های رزم در جهان باستان و کاربرد سلاح‌ها و معیارهای دیگر به تصحیح شاهنامه پرداخته‌اند و از این روست که می‌بینیم در تصحیح ایشان از شاهنامه حدود ۱۶هزار بیت از فردوسی دانسته شده و دیگر ابیات افزوده به شاهنامه است.

*** این نوشته از آن یکی از شاگردان استاد فریدون جنیدی است که بر بنیاد گفتارها و نوشته‌های ایشان گردآورده است.**